

روندهای غالب در مطالعات توسعه و الزامات طراحی الگوی اسلامی ایران

پیشرفت

عبدالرسول دیوسالار^۱

چکیده

تاریخ هر چند کوتاه مدت اما پربار رشته مطالعات توسعه که سابقه طرح آن به عنوان یک عرصه مطالعاتی مستقل تنها به پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد، درس‌های فراوانی برای گفتن دارد. نظریات متعددی که در این سال‌ها مطرح شده و نتایج عملی گاه‌ها پر اشتباه ناشی از پیاده‌سازی آن‌ها و همچنین اصلاحیه‌های اندیشه‌ای متعددی که متفکران بر آن‌ها اعمال کرده‌اند، انباشت دانشی پرارزشی را تدارک دیده است که بی‌توجهی به آن‌ها در روند طراحی الگوی پیشرفت می‌تواند مخاطرات جدی در برداشته باشد. این مقاله پس از مرور تاریخی دوره‌های اصلی نظریه‌پردازی توسعه و جریان اصلی شامل نوسازی، مکتب وابستگی، نظام جهانی؛ نظریات توسعه بدیل و نظریات متأخر، روندهای غالب و حیاتی در این نظریات را شناسایی نموده است. روندهائی که در پی رشد و افول این نظریات همچنان بر اهمیت باقی مانده‌اند. سپس مبتنی بر این روندهای غالب که بنا به دوره‌های مختلف تحول نظریه‌پردازی توسعه تنظیم شده‌اند، هفت الزام کلیدی برای طراحی الگوی پیشرفت و به ویژه نقشه راه الگو پیشنهاد شده است که عبارتند از (۱) پرهیز از طراحی الگو به عنوان فراروایتی تعمیم‌دهنده و یک برنامه مهندسی اجتماعی بزرگ مقیاس (۲) ضرورت توجه به تاریخ طبیعی توسعه و رها کردن اندیشه تکرار تاریخ غرب (۳) جهانی شدن نظریه توسعه و پذیرش وابستگی متقابل و تقسیم کار جهانی به عنوان ماهیت نظام بین‌الملل و بستر طرای الگو (۴) بازنگری در سطح تحلیل دولت محورانه در الگوی پیشرفت و افزودن سطوح تحلیل جدید (۵) توجه به عدم تعادل‌های بوم‌شناختی، تکثر ساحت‌های اجتماعی و ملاحظات قومی در سیاست توسعه‌ای الگو (۶) رعایت اصل همگرایی توسعه و محیط (۷) بازطراحی ساختار تبدیل تفکر و نظریه توسعه به استراتژی و برنامه.

واژه‌های کلیدی: نظریات توسعه، روندهای غالب، جریان اصلی توسعه، توسعه بدیل، مکتب وابستگی، نظام جهانی، مکتب نوسازی، الگوی پیشرفت

۱- مقدمه

امروزه همچنان برخی معتقدند پیشرفت‌های رخ داده در غرب و موفقیت‌های اقتصادی، سیاسی و فناورانه کشورهای شمال و تجربه موفق آن‌ها در ارائه الگوهای کارآمد برای تغییرات اجتماعی، ضروری ساخته است که هر جماعت و ملت دیگری هم که بخواهد این موفقیت‌ها را کسب کند، الزاماً باید مسیر همان کشورها و اهداف مدنظر آن‌ها را پیگیری و دنبال نماید. تأکید مطلق بر تجربه عینی و رخ داده توسعه در غرب، این نظر را تداعی می‌کند که ایده‌ها، مفاهیم و آراء برآمده از این تجربه عینی کارآمدترین و اثربخش‌ترین ایده‌ها و مفاهیم هستند و بنابراین ضرورتی به نظریه‌پردازی مجدد در این حوزه‌ها نیست. از سوی دیگر و در نگاهی

^۱ کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی؛ رئیس کارگروه توسعه و منابع در موسسه اندیشه و پژوهش طرح هزاره
adivsallar@gmail.com

کاملاً متضاد صاحب‌نظرانى همچون نورگارد در کتاب «خيانت به پيشرفت» مدعى‌اند که تجربه عيى رخ داده در غرب به دليل نقصان‌هاى فراوان و آسيب‌هاى متنابهى که در برداشته است و به سبب بحران آفرينى‌هاى متعدد، به اندیشه پيشرفت خيانت کرده است و نظريات توسعه و تفاسير آنها قابليت بررسى و دقت نظر بيشتر را ندارند (Norgard, 2006)

اما در برداشتى متعادل‌تر و ميانه‌رو، بايد اذغان کرد که تجربه عيى غرب موفقيت‌هاى قابل توجهى کسب کرده و در عين حال بحران‌هاى خطرناک و دلهره‌آورى را هم براى جامعه انسانى به ارمغان آورده است. بنا بر اين به نظر بهتر است تأمل در باب پيشرفت و توسعه را همچنان مسأله‌اى جارى و تمام نشده فرض کنيم که مسائل بى‌شمارى براى پاسخ گفتن دارد. آن چنان که بژورن هتته مى‌گويد: «نظريه‌پردازى درباره توسعه کارى بى‌پايان است و توسعه و پيشرفت مفاهيمى باز و بى‌پايان هستند» (هتته، ۱۳۸۸). در حقيقت باب نظريه‌پردازى در خصوص توسعه همچنان باز است و اين گرايش علمى همچنان آبستن نظريات جديد خواهد بود. اگر توسعه يافتگى، محصول روندهاى مداوم تغيير باشد و اين روندها بسته به نقطه نظر هر فرد به عنوان «توسعه» يا «عدم توسعه» پذيرفته شوند، آنگاه اين نکته بدان معنى است که نظريه‌پردازى براى توضيح و تبين روندهاى مداوم تغيير نقطه پايانى ندارد و امرى هميشگى و رو به رشد و همگام با رشد دانش و عقلانيت انسانى است. تحولات رشته مطالعات توسعه نيز به خوبى حکايت از استمرار و پويايى تفکر توسعه و طرح نظريات جديد در اين عرصه دارد. مطالعات توسعه رشته‌اى داراى جهت‌گيرى به سوى مسأله، کاربرى و چند رشته‌اى است که تغييرات اجتماعى را در عرصه‌هاى جهانى، البته با توجه لازم و مقتضى به ويژگى جوامع مختلف از نظر تاريخ، بوم‌شناسى، فرهنگ و غيره تجزيه و تحليل مى‌کند (سيف‌زاده، ۱۳۸۸) بنا بر اين انباشت دانشى فراوانى در غالب اين گرايش فراهم آمده است که بهره‌بردارى از آن‌ها براى تأمل در مسائل پيشرفت ايران نيز ضرورى است.

در عين حال از دهه هفتاد ميلادى اين احساس در کشورهاى جنوب رو به رشد بود که بايد توسعه تقليد‌آمىز پايان يابد و تناسب بيشترى ميان سياست‌ها و استراتژى‌هاى توسعه و ويژگى‌هاى بافت و زمينه برقرار شود. سابقه تاريخى باز انديشى در مسائل توسعه غربى و تئورى‌هاى جريان اصلى و طرح ضرورت بومى‌گرايى در توسعه به اواخر دهه شصت و اوائل دهه هفتاد ميلادى باز مى‌گردد. در مجموع تاريخ مطالعات توسعه حداقل سه جريان و دوره اصلى را به خود ديده است. دوره اول در فاصله پس از جنگ جهانى دوم تا اواخر دهه شصت که ويژگى غالب آن مستولى تفکر اروپا محورانه است. نظرياتى همچون نوسازى در اين دوره مطرح مى‌شود. دوره دوم از اوائل دهه هفتاد تا اواخر دهه هشتاد با ويژگى غالب بومى‌گرايى و در برگرينده نظريات نظام جهانى و وابستگى است و دوره سوم از دهه نود تاکنون که نظريات بدليل (هنجارى) از جمله توسعه پايدار، فمينيسم، توسعه انسانى و غيره را در بر مى‌گيرد.

در اين سير نظريه‌پردازى، ظهور و سقوط‌هاى مفهومى متعددى رخ داده و چالش ميان نظريات متعارض، فرصت يافتن روندهاى کليدى را فراهم آورده که مى‌توانند همچون چراغ راهى، براى تأملات آتى و طراحى نظريات جديد نظير الگوى اسلامى اىرانى پيشرفت مفيد و کارآمد باشند. مقاله حاضر دقيقاً با هدف پرداختن و آشکارسازى همين روندهاى کليدى به رشته تحرير در آمده است. اين مقاله در پى پاسخ به اين پرسش است که مهمترين روندهاى نظرى و مفهومى در خلال قريب به ۷۰ سال نظريه‌پردازى توسعه چه بوده‌اند و اين روندهاى استراتژىک چه الزامات مفهومى را براى طراحى الگوى پيشرفت مطرح مى‌سازند. اين مطالعه هفت

ملاحظه اساسی را در طراحی الگوی پیشرفت مطرح می‌کند که گمان می‌رود توجه به آنها در ترسیم نقشه راه الگو، نحوه پیاده‌سازی و ملاحظات مفهومی طراحی الگو به شدت حیاتی و جدی باشند. ملاحظات فوق در حقیقت چکیده‌ای است از مهمترین آموزه‌های جهانی (شامل نظریات، انتقادات و تعارضات) نظری مطرح شده در گرایش مطالعات توسعه.

۲- روندهای غالب در مطالعات توسعه

تاریخ مطالعات توسعه در پس از جنگ جهانی دوم را حداقل در سه دوره اروپا محوری، بومی‌گرایی و نظریات بدیل (هنجاری) می‌توان دسته‌بندی کرد. هر یک از این دوره‌ها شامل چندین نظریه و مکتب مختص به خود هستند که در مجموع روندهای غالب و پیش فرض‌های نسبتاً ثابتی را در برمی‌گیرند. ویژگی‌ها و محتویات هر یک از نظریات در این دوره‌ها به تفصیل در منابع علمی موجود است لیکن در ادامه به اختصار اصلی‌ترین روندهای حاکم در هر دوره را برمی‌شماریم.

دوره اروپامحوری

این دوره که با پایان جنگ جهانی دوم آغاز می‌شود و تا اواخر دهه ۶۰ میلادی ادامه می‌یابد محصول سیطره کامل اندیشه و تفکر نظریه‌پردازان اروپایی بر مطالعات توسعه است. منظور از تفکر اروپا محورانه، تئوری‌ها و مدل‌های توسعه است که ریشه گرفته از تاریخ اقتصادی غرب هستند و در نتیجه شکل گرفته از آن تجربه بی‌نظیر محسوب می‌شوند (قوام، ۱۳۸۹: ۲۱۷). مهمترین روندهای غالب در این دوره مطالعات توسعه عبارتند از:

- تأکید بر تاریخ طبیعی توسعه که حاصل تجربه عینی اروپا است.
- درون‌زاگرایی و تکامل‌گرایی که به نوعی به تفسیر جبرگرایانه از تغییرات اجتماعی می‌انجامد.
- رهیافت تک خطی به توسعه که متضمن نوعی مادی‌انگاری و تقلیل‌گرایی است.
- تلقی از نظریه توسعه به عنوان یک نظریه عام و جهان شمول و برنامه توسعه به عنوان یک برنامه مهندسی اجتماعی بزرگ مقیاس.
- نظریه توسعه به عنوان نظریه‌ای فراگیر و جهان شمول، ماهیت آن را به سمت نوعی ایدئولوژی توسعه گرایش می‌دهد. هنگامی که الگوهای موفق و تجربه شده توسعه به عنوان راه‌حل و راهکار محتوم و نهایی که مجادله‌ناپذیر است معرفی شوند، نظریه توسعه به نوعی ایدئولوژی تبدیل می‌شود.
- عاملیت دولت با تأکید بر یک دولت قوی و با برنامه که کلان ساختارهای اجتماعی را ایجاد و مدیریت می‌کند.
- ماهیت استعمارگرانه فرهنگی نظریات این دوره به دلیل تبدیل شدن آنها به ایدئولوژی توسعه.

دوره بومی‌گرایی

واکنش جوامع غیر اروپایی به رویکرد تک ساحتی و یک جانبه مدرنیزاسیون و ناکارآمدی عملیاتی دیدگاه‌های اروپا محورانه که در کشورهای غیراروپایی جنوب پیاده شده بودند، دوره جدید از نظریه پردازی توسعه را رقم زد که در آن تلاش شده بود ملاحظات بومی و منطقه ای هر چه بیشتر مورد توجه قرار گیرد. در

این دوره نظریات وابستگی و نظام جهانی مطرح می شوند و روندهای اندیشه ای ذیل مورد توجه جدی قرار می گیرد:

- باور به ضرورت درک تاریخی از توسعه، در ضمن به چالش کشیده شدن و رها کردن اندیشه تکرار تاریخ اقتصادی غرب
- باور به علت اساسی و واحد برای توسعه نیافتگی یا علت العلل توسعه نیافتگی
- تمایز میان وابستگی و تعامل به دنبال اتخاذ رویکردی جهانی تر به مسائل توسعه که وابستگی را به عنوان پدیده ای عام، همگانی و جهانی تعریف می کند.
- آغاز روند جهانی سازی نظریه توسعه و ارائه مفهوم سازی های جهانی از توسعه در ازای مفهوم سازی های دولت محورانه.
- گذر از توسعه به عنوان یک موضوع داخلی و تبدیل شدن توسعه به یکی از موضوعات کلیدی بین الملل.
- توجه به عوامل خارجی تأثیرگذار در توسعه و تطبیق نحوه اثرگذاری این عامل بر عقب ماندگی کشورهای مختلف متناسب با شرایط ویژه هر کشور

دوره نظریات بدیل و هنجاری

در دهه هشتاد بار دیگر جهان با بحران های متعددی رو به رو بود که این خود تردیدهایی جدی در کارایی و اثربخشی نظریات توسعه ایجاد کرد. بحران دولت رفاه در اروپا، بحران بدهی در آمریکای لاتین، بحران بقا و غذا در آفریقا، بحران قومیت و هویت در آسیای جنوب غربی، بحران های زیست محیطی و بحران حاشیه نشین ها در جوامع توسعه یافته همچون زنان، زندانیان، قربانیان، روستائیان برخی از مهمترین بحران هایی بودند که آغاز دوره جدیدی را در مطالعات توسعه نوید دادند. از سوی دیگر تأمل در میزان و مقدار توسعه، یا به عبارت دیگر تأمل در خصوص توسعه بیش از حد در این دوره مطرح است. بحث «توسعه بیش از حد» به تجاوز از حدود درونی نیاز بشر اشاره می کند و معتقد است میزان توسعه در سال های گذشته از ظرفیت طبیعت بیشتر بوده است. از این منظر در نظریات بدیل، مسأله «توسعه بیش از حد» و نه توسعه نیافتگی به عنوان موضوع کانونی مطرح می شود. از سوی دیگر در همین دوره، رویکرد هنجاری به توسعه مورد توجه قرار گرفت. در رویکرد هنجاری، توسعه نه بر اساس این که چگونه رخ می دهد یا رخ داده است بلکه بر اساس این که چگونه باید رخ دهد مورد بررسی قرار می گیرد. مهمترین روندهای مفهومی مطرح در این دوره عبارتند از:

- تردید در راهکارهای متعارف توسعه و توجه به عدم تعادل های بوم شناختی و از خود بیگانگی روانشناختی.
- اولویت یافتن امر سیاسی در مباحث توسعه.
- بازیابی اهمیت نقش هویت و قومیت در مطالعات توسعه به دنبال توجه بیشتر به ابعاد منفی مدرنیزاسیون بر هویت قومی و تأثیر مضاعف سیاست های توسعه بر منازعات قومی
- به چالش کشیده شدن نقش ممتاز دولت به عنوان مهمترین بازیگر و متولی توسعه توسط گروه ها و جنبش های اجتماعی

- تردید در نظریات توسعه مبتنی بر فرضیه مداخله هدفمند و مثبت دولت.
- اهمیت یافتن مسأله اندازه (موقعیت و وسعت کشور) و سطح تحلیل (منطقه ای، ملی، محلی) در نظریه توسعه.
- تردید در مفروض انگاشتن توسعه به عنوان یک هدف ملی و قابل تمایز از سایر اهداف سیاسی.
- تأکید بر پایه طبیعی جوامع انسانی و ضرورت تجدیدنظر در رابطه انسان و طبیعت.

۳- الزامات طراحی الگوی پیشرفت مبتنی بر روندهای غالب در مطالعات توسعه

بی شک تلاش به منظور طراحی یک الگوی بومی توسعه و پیشرفت به منزله تلقی و رد تجربیات علمی جهانی نیست، کماینکه بخش مهمی از تجربیات جهانی توسعه در زمره اشتراکات بشری قرار داشته و قابلیت استفاده و بهره برداری را دارند. تقویت گرایش مطالعات توسعه به عنوان یک شاخه علمی قابل اتکاء و پذیرش بیش از پیش یافته های این گرایش میان رشته ای به عنوان دستاوردهای علمی بشری از سوی اندیشمندان مختلف، اهمیت توجه به یافته ای آن را دو چندان می کند. الگوی پیشرفت نیز در استفاده از دستاوردهای علمی مطالعات توسعه مستثنی نیست و مورد توجه قرار دادن ملاحظات علمی در طراحی اسناد مختلف الگو به ویژه نقشه راه الگو از اهمیت مضاعفی برخوردار است. بر این اساس الزاماتی مبتنی بر روندهای غالب در مطالعات توسعه استخراج شده اند که به نظر می رسد نکاتی بنیادی، فلسفی و استراتژیک را در خصوص طراحی الگو مطرح می سازند. این الزامات عموماً برگرفته از شکست های پیشین در نظریات توسعه بوده و در برگیرنده انتقادات جدی هستند که در مقاطع مختلف نسبت به نظریات جریان اصلی طرح شده و مورد پذیرش قرار گرفته اند. در حقیقت الزاماتی که در ذیل بدان ها اشاره می شود، درس های گرفته شده از عدم موفقیت و البته موفقیت نظریات گوناگون توسعه یافتگی و عقب ماندگی طی هفتاد سال گذشته هستند و از این منظر خلاصه ای از مهمترین نکات اساسی برای طراحی نقشه راه الگوی پیشرفت را بیان می کنند.

۱- پرهیز از طراحی الگو به عنوان یک فرا روایت تعمیم دهنده و مهندسی اجتماعی بزرگ مقیاس
اصولاً تفکرات اولیه و مدرن توسعه، تعمیم دهنده و همگون ساز بودند. در دوره های اول و دوم نظریه پردازی توسعه، نظریاتی همچون نظریه مدرنیزاسیون، نظریه وابستگی و نظریه نظام جهانی در پی ساختن فرا روایتی کل گرایانه و فراگیر از توسعه بودند که همچون یک برنامه مهندسی اجتماع وسیع و حکومت مدار تلاش می کند جامعه را به سمت و سوی معینی هدایت کند و ضمن تعریف هدفی مشخص برای جامعه آن را تحقق بخشد. خطای اصلی این گروه از نظریات در نوع پیش فرض آن ها نسبت به جامعه خلاصه می شد. به تعبیر جواد کاشی، جامعه یک کلیت واحد نیست که بتوان برای آن برنامه ای واحد ارائه کرد و بدون در نظر گرفتن ساحت های اجتماعی مختلف آن تلاش نمود هر یک از آن ها را به سوی سمتی معین سوق داد (جواد کاشی، ۱۳۹۱). در حقیقت خطای اصلی دوره های اول و دوم نظریات توسعه و پیشرفت این بود که بی توجه به ساحت های اجتماعی، قومی و سیاسی گوناگون جوامع، برنامه های کلان و عامل محوری (با عاملیت دولت) ارائه می کردند که در آن ها ماهیت گاهاً متعارض، تنوع و کارکرد متفاوت ساحت های اجتماعی مختلف نادیده گرفته می شد. این قبیل برنامه های مهندسی اجتماعی بزرگ مقیاس به زودی با حذف کوچک مقیاس ها و واحد فرض کردن نهاد اجتماعی، بحران ساز شدند. صنعتی کردن مناطق متفاوت با برنامه های نسبتاً

یکسان نمونه ای از این قبیل اقدامات بود. الگوی پیشرفت می تواند با ملحوظ کردن ساخت ها و ساحت های اجتماعی گوناگون و حتی متعارض موجود در کشور مانع از بروز تنش های مذکور شود و در عین تنوع ضروری برای حفظ جامعه ایرانی را حفظ نماید.

۲- بازنگری در سطح تحلیل دولت محورانه در الگوی پیشرفت و افزودن سطوح تحلیل جدید نقش عاملیت و ساختار در نظریات تغییر اجتماعی و به ویژه توسعه همواره پر اهمیت بوده است. این که آیا می توان متولی نهایی برای امر توسعه تعریف کرد که هدایت و نظارت بر روند تغییرات اجتماعی و پیشرفت اجتماعی را بر عهده گیرد یا نه. در دوره اول نظریه پردازی توسعه، سطح تحلیل عموماً متوجه دولت بود و سطوح تحلیل محلی و منطقه ای مدنظر نبودند و در دوره دوم نیز با وجود افزوده شدن سطح تحلیل منطقه ای و حتی جهانی، اما همچنان بازیگر غالب دولت فرض گرفته می شد. اگر چه در نظریه نظام جهانی، مفهوم سازی جهانی به جای مفهوم سازی دولت محورانه مورد توجه قرار گرفت اما همچنان سطح تحلیلی محلی چندان جدی نبود. از سوی دیگر در فضای جدید جامعه جهانی و با ورود جدی به عصر اطلاعات، نقش ممتاز دولت به عنوان مهمترین بازیگر توسعه توسط گروه ها، جنبش های اجتماعی و حتی شرکت های فراملی به چالش کشیده شده است (دیوسالار، ۱۳۹۱: ۲۱۰) و بنابراین دیگر نمی توان به آسانی مسئولیت توسعه و پیشرفت را به گردن دولت انداخت و دیگر بازیگران اجتماعی را در این فرایند نادیده گرفت.

الگوی پیشرفت باید بتواند ظرفیت ملحوظ داشتن سطوح تحلیل جدید را در خود داشته باشد و با به رسمیت شناختن عاملیت های جدید در فراگرد توسعه از جمله گروه های اجتماعی و به ویژه فرد، امکان بازیگری این عاملین جدید را فراهم آورد. عدول از سطح تحلیل دولت محورانه و افزودن سطح تحلیل فردی، محلی و جهانی از الزامات اساسی طراحی الگو به شمار می رود.

۳- ضرورت توجه به تاریخ طبیعی توسعه در غرب و رها کردن اندیشه تکرار تاریخ غرب تقریباً هیچ یک از نظریات مهم مطالعات توسعه از تأملی دقیق در تاریخ طبیعی توسعه چشم پوشی نکرده اند. در واقع تجربه موفق شمال به ویژه اروپا و آمریکا همچون آزمایشگاهی بزرگ برای علوم انسانی عمل کرده است که با پیاده شدن نظریات مختلف و مشاهده نتایج آن ها می توان از نتایج مثبت و منفی هریک به خوبی آگاه شد. تأمل در این که چگونه اروپا، اروپا شد و تدفیق در تاریخ اندیشه توسعه در غرب درس ها و آموزه های مهمی دارد که نمی توان در مسیر طراحی الگوی پیشرفت نسبت به آن ها کم توجه بود. در عین حال تصور غالب مبنی بر امکان پیمودن مسیر تاریخی پیموده شده توسط اروپا در کشورهای جنوب، امروزه مورد تردید است. در ضمن این که ضرورت درک تاریخی از توسعه ملموس است (هینز؛ ۱۳۹۰، ۲۱۰) با وجود آن که مبانی علم اقتصاد و علوم دقیقه دیگر، کاربردهای نسبتاً عام تری دارند، لیکن تجربه تکرار تقلیدآمیز سیاست ها و استراتژی توسعه اقتصادی اروپا در دیگر کشورهای جنوب چندان موفقیت آمیز نبوده است. بدین ترتیب ضرورت تطبیق دادن سیاست های اقتصادی با ویژگی های محیطی ایران و در عین حال یادگیری از مبانی علمی اقتصاد غربی در الگوی پیشرفت ضروری است.

۴- جهانی شدن نظریه توسعه و پذیرش وابستگی متقابل به عنوان ماهیت نظام بین الملل و بستر طراحی الگو یکی از آموزه های کلیدی دوران های نظریه پردازی توسعه، فهم دقیق تر از نقش و تعریف وابستگی، استقلال و تعامل است. مطالعات کاردوسو نشان می دهد که وابستگی عبارت است از انعکاس ساختاری وضعیت اجتماعی رو به رشد (کانث؛ ۱۳۷۴، ۳۰۴)، در حالی که تعامل یا وابستگی متقابل ارتباط دو طرفه و دو سویه ای است میان ساخت های اجتماعی گوناگون (پیشین؛ ۳۰۶). این واقعیتی است که توسعه را نمی توان از طریق ماهیت خودمحور و فقدان وابستگی تعریف کرد و نیز توسعه نیافتگی را نمی توان از طریق وابستگی و فقدان استقلال مفهوم سازی کرد (Bernstein, 1979). ماهیت جدید نظام بین الملل مبتنی بر وابستگی است. وابستگی و به خصوص وابستگی متقابل به عنوان ویژگی فراگیر نظم جدید جهانی مطرح می شود و این واقعیت را نشان می دهد که امکانات یک فرایند ملی شده توسعه به شدت محدود است. هیچ الگویی برای پیشرفتی خودمحور، خودزا و خودماندگار قابل تصور نیست و به همین دلیل الگوی پیشرفت نمی تواند ملاحظات وابستگی متقابل را به مثابه بستر پیاده سازی الگو مورد توجه قرار ندهد. مهمترین تأثیر دوره دوم نظریه پردازی های توسعه، برجسته سازی میزان اهمیت ارتباطات و روابط جهانی در مسائل توسعه بود. جهانی شدن نظریه توسعه با تأکید بر وابستگی به عنوان پدیده ای عام، همگانی و جهانی در نظریات نظام جهانی آغاز شد و در ادامه به این نکته منتهی شد که استراتژی توسعه باید مبتنی بر ارزیابی دقیقی از بسترهای سیاسی و اقتصادی فراملی تهیه و تنظیم گردد. به بیان دیگر امروزه شاید نگارش الگویی عملیاتی برای پیشرفت فارغ از تعریف دقیق الزامات جهانی الگو غیرممکن باشد.

۵- توجه به عدم تعادل های بوم شناختی، تکثر ساحت های اجتماعی و ملاحظات قومی در سیاست های توسعه ای الگو

پایبندی و اتکا بیش از حد به سطح تحلیل دولت و تأکید بر سیاست های ملی در کنار بی توجهی به ملاحظات و مسائل قومی در نظریات توسعه به خصوص در نظریات جریان اصلی لیبرالیستی و مارکسیستی تبعات سهمگین و بحران های جدی را در دهه های هشتاد و نود رقم زد. به تعبیر استیونهیگن، غفلت از مسائل قومی در تفکر توسعه یک اشتباه نظری و سهوی نیست بلکه نقطه کور پارادایمی است (لفت ویچ؛ ۱۳۸۵، ۳۲). بی اهمیت بودن فرد و بخش های حاشیه ای جامعه در دوره های اول و دوم نظریه پردازی توسعه و برجسته بودن نقش دولت- ملت در این نظریات یکی از موضوعات انتقاد اصلی به این نظریات بوده است. به دنبال پیاده سازی این نظریات، توسعه به مثابه خردی مدرن کارکرد کنترل اجتماعی یافت و دولت ها از طریق نهادهای انضباطی که در بستر نظریات توسعه بسط و گسترش یافته بودند، فرایند جامعه پذیری را مدیریت و هدایت می کردند. بدین ترتیب ابهامی جدی در سیاست های توسعه ای دولت- ملت با تأکید بر هویت ملی رخ داده است و هویت های قومی در سیاست های توسعه از اهمیت کلیدی برخوردار شده اند چرا که یک فرایند توسعه که سیستم بوم شناختی منطقه ای را تهدید کند، تهدیدی فرهنگی علیه آن گروه قومی که یک منطقه مسکن و ماوای آن ها است ایجاد کرده است. به طور مشهود چنین فرایندی برای آن گروه قومی که این گونه مورد تهدید قرار گرفته است نمی تواند توسعه تلقی شود، حتی اگر این امر توسعه در سطحی کلان تر به حساب آید. (هتته، ۱۳۸۸: ۲۶۰) از این منظر الگوی پیشرفت باید بتواند پاسخی در خور

به مطالبات قومی در سیاست های توسعه ای ارائه دهد و گلوگاه های لازم برای تبدیل شدن برنامه های پیشرفت ملی به تهدیدات منطقه ای را تدارک ببیند.

۶- همگرایی توسعه و محیط

مسأله پایداری توسعه و محدودیت رشد با گزارش کلیدی کلپ رم در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان «محدودیت رشد» مطرح شد. این گزارش هشدارآمیز نشان می داد سرعت طبیعت برای تجدید منابعی که بشر در فرایندهای توسعه از آن ها استفاده می کند از روند رو به افزایش نرخ بهره برداری از منابع کمتر است. این بدان معنی بود که پایان دوره بهره برداری بی اندازه و آزادانه از طبیعت نزدیک است. انتقادات جدی نشان می داد که بشر بیشتر از میزان نیاز درونی اش از طبیعت برداشت نموده است و ادامه این روند پایداری رشد را تهدید می کند. بدین ترتیب دغدغه همگرا شدن نرخ توسعه با ظرفیت های طبیعت برای تأمین منابع مورد نیاز برای توسعه بیش از پیش مطرح شده است. بی شک ضرورت دارد الگوی پیشرفت، راهکاری مناسب برای همگرا کردن پیشرفت و طبیعت ارائه کند تا الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی از ظرفیت لازم برای پایداری برخوردار باشد.

۷- بازطراحی ساختار تبدیل تفکر و نظریه توسعه به استراتژی و برنامه

الگوی مرسوم برای تبدیل اندیشه ها و تفکرات اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی موجود در نظریات توسعه عموماً برنامه ریزی های میان مدت و بلندمدت بوده است. نظریه مدرنیزاسیون، وابستگی و نظام جهانی به کمک الگوهای مرسوم برنامه ریزی و به ویژه برنامه ریزی های پنج ساله و میان مدت با تولی گری دولت به مدیریت تغییرات اجتماعی می پرداختند. در حالیکه این گونه برنامه ریزی های متمرکز ملی بر چند پیش فرض اصلی استوار بود. از جمله: پیش فرض سیطره دولت بر تغییرات اجتماعی و متولی بودن دولت در امر توسعه و پیشرفت؛ پیش فرض واحد فرض کردن ساختار اجتماعی و امکان تصمیم گیری متمرکز برای تمامی صورتبندی های اجتماعی و قومی؛ پیش فرض امکان کنترل نهایی و مدیریت پذیری ساختارهای اجتماعی؛ و بسیاری پیش فرض دیگر که برگرفته از نگاه های اثبات گرایانه به جامعه بودند. اما با فروپاشی اعتبار بسیاری از این پیش فرض ها دیگر نمی توان به الگوهای سابق برنامه ریزی اتکا کرد. در حقیقت بازطراحی و ارائه رویکردی جدید برای برنامه ریزی اجتماعی از جمله مراحل کلیدی الگوی پیشرفت است. الگو باید بتواند مکانیزمی نوین که مبتنی بر پیش فرض های ویژه اش است ارائه دهد تا به کمک آن امکان تحقق عملیاتی الزامات مطروحه در صفحات قبل فراهم آید. چراکه بسیاری از وجوه بحران آفرینی نظریات توسعه به همین شیوه های کلاسیک برنامه ریزی آنها باز می گشت و از ساختار برنامه ریزی آنها منتج می شد.

جمع بندی

به نظر می رسد موضوع ضرورت بهره برداری از تجربیات جهانی توسعه مورد توافق قریب به اتفاق صاحب نظران باشد. مقاله حاضر در این راستا تلاش کرد بر اساس بخشی از مهمترین گزاره های نظریات توسعه، توصیه هایی عملیاتی در طراحی الگو ارائه دهد. نگارنده بر این باور است که اهمیت استراتژیک برخی از الزامات مطروحه آنچنان است که کم توجهی بدانها می تواند کارایی و حتی سرنوشت عملیاتی الگو را به مخاطره بیاندازد.

بدین منظور گمان می‌رود ضرورت دارد پیش از آغاز روند طراحی الگو و به منظور بهره‌برداری حداکثری از یافته‌های علمی و فراوان موجود در این عرصه، ابتدا سوابق جهانی و نظریات توسعه مطالعه و متناسب با مسائل و اندیشه ایرانی اسلامی تحلیل و ارزیابی شوند. از آنجا که تاکنون ظرفیت علمی کشور در این عرصه عموماً معطوف به ترجمه و نه تحلیل بوده است، به نظر می‌رسد وارد شدن در میدان طراحی الگو بدون اجرای این فاز می‌تواند مخاطرات مهمی در پی داشته باشد. یافته‌های این مقاله تلاشی اندک بود به منظور نمایش محورهای کلیدی که مطالعات جهانی توسعه از منظر علمی بکارگیری آنها را در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ضروری می‌سازند. استفاده از شیوه مطالعاتی روندشناسی برای استخراج تحریبات جهانی در توسعه می‌تواند محورهای کلیدی مضاعفی را آشکار سازد.

منابع

- هتته، بزورن (۱۳۸۸)، تئوری توسعه سه جهان، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر قومس
- سیف زاده، حسین (۱۳۸۸)، پانزده مدل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی، تهران: نشر قومس
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۹)، سیاست شناسی (مبانی علم سیاست)
- جواد، غلامرضا کاشی (۱۳۹۱)، گفت و گو با اندیشمندان توسعه، به کوشش عبدالرسول دیوسالار و مهرداد ناظری، جلد اول، نشر روزنه (در دست انتشار)
- دیوسالار، عبدالرسول (۱۳۹۱)، قدرت اطلاعات، تأثیر اطلاعات بر نظریه توسعه، تهران: انتشارات تیسرا
- هینز، جفری (۱۳۹۰)، مطالعات توسعه، ترجمه رضا شیرزادی و جواد قبادی، تهران: نشر آگه
- لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۵)، دولت‌های توسعه‌گرا، ترجمه دکتر جواد افشارکهن، مشهد: نشر مرنديز
- کانث، راجانی (۱۳۷۴)، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر دیدار

Bernstein, The Rise and fell Dependency Theory, London, SAGE
Norgard, Richard B (2006), Development Betrayed, London, Routledge